

Rereading the Theory of Superiority in the Order of Caliphate and Its Consequences

Mahdi Farmaniyan *

Abd al-Reza Rashed **

(Received: 19/04/2020; Accepted: 06/09/2020)

Abstract

One of the basic characteristics of the Caliph and the Imam about which Muslims disagree is the need to be superior to other members of the community. Some Sunni scholars do not consider such a condition necessary for the Imam and believe it is permissible to give priority to the inferior. On the other hand, the Imami Shiites and some Sunnis, although they disagree on the criterion of superiority, regard superiority as a necessary condition for Imamate. Many Sunnis have considered it expedient to be silent about Imamate as much as possible while discussing the issue of superiority, and therefore, in later periods, in order to eradicate the root of conflict, they put forth "superiority in the order of caliphate". In this article, in addition to examining the evolution of superiority, its criteria such as knowledge, piety, courage, jihad and physical strength, based on verses and hadiths, are discussed, and the problem facing this theory is explained. For this reason, the Sunnis and even the three caliphs referred matters to the best, and preferred him over others. The most basic consequence of this theory is in the issue of "conflicts in narrations and judgments", and in this article, with a descriptive-analytical approach, the superiority of Imam and the theory of "superiority in the order of caliphate" and its consequences are scrutinized.

Keywords: Theory of Superiority, Superiority of Caliphs, Criteria of Superiority, Superiority in the Order of Caliphate.

* Associate Professor, Department of Theological Denominations, University of Religions and Denominations, Qom, Iran, farmanian@urd.ac.ir.

** PhD Student in National Security Studies, University and Higher Institute of National Defense and Strategic Research, Tehran, Iran (Corresponding Author), rashed199@chmail.ir.

بازخوانی نظریه افضلیت به ترتیب خلافت و پیامدهای آن

مهدی فرمانیان*

عبدالرضا راشد**

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۴/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۰۴]

چکیده

یکی از ویژگی‌های اساسی خلیفه و امام که مسلمانان درباره‌اش اختلاف دارند بایستگی برتربودن او از سایر افراد امت است. برخی از علمای اهل سنت چنین شرطی را برای امام ضروری نمی‌دانند و تقدیم مفضول بر افضل را جایز می‌شمرند. در مقابل، شیعه امامیه و برخی از اهل سنت هرچند در ملاک افضلیت با هم اختلاف نظر دارند، آن را از شرط‌های لازم امامت می‌دانند. بسیاری از اهل سنت در بحث افضلیت، مصلحت را در آن می‌دیدند که تا حد ممکن بحث از امامت را مسکوت بگذارند و در همین راستا و در دوره‌های بعد برای محو ماده نزاع، «ادعای افضلیت به ترتیب خلافت» را مطرح کردند. در این مقاله علاوه بر آنکه سیر تطور افضلیت را بررسی می‌کنیم، با استناد به آیات و روایات، ملاک‌های افضلیت مانند علم، تقوا، شجاعت، جهاد و قدرت بدنی را مطرح، و معضل پیش روی این نظریه را تبیین می‌کنیم. به همین دلیل اهل سنت و حتی خلفای سه‌گانه مسائل را به افضل ارجاع، و او را بر دیگران ترجیح می‌دادند. اساسی‌ترین پیامد این نظریه در بحث «تعارضات در روایات و قضاوت‌ها» است که در این نوشتار با رویکرد توصیفی تحلیلی افضلیت امام و نظریه «افضلیت به ترتیب خلافت» و پیامدهای آن بررسی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: نظریه افضلیت، افضلیت خلفا، ملاک‌های افضلیت، افضلیت به ترتیب خلافت.

* دانشیار گروه مذاهب کلامی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران farmanian@urd.ac.ir
** دانشجوی دکتری مطالعات امنیت ملی، دانشگاه و پژوهشگاه عالی دفاع ملی و تحقیقات راهبردی، تهران، ایران (نویسنده مسئول) rashed199@chmail.ir

مقدمه

یکی از مباحث بحث‌برانگیز در کلام اسلامی که ریشه اصلی‌اش به مباحث تاریخی برمی‌گردد افضلیت و برتر بودن امام در جامعه اسلامی است. در میان علمای اهل سنت در این خصوص نظریاتی مطرح است. شیعه امامیه و برخی از اهل سنت افضلیت را از شرط‌های لازم امامت می‌دانند، هرچند در ملاک افضلیت با هم اختلاف نظر دارند. یکی از نظریات مطرح‌شده در جامعه اهل سنت ضروری نبودن افضلیت برای امام و جواز تقدیم مفضول بر فاضل است. عده دیگری از اهل سنت نظریه‌ای را مطرح می‌کنند که به نظریه افضلیت به ترتیب خلافت مشهور است. در این مقاله می‌کوشیم بحث افضلیت و نظریه «افضلیت به ترتیب خلافت» را بکاویم و پیامدهای این نظریه را نشان دهیم.

۱. «افضلیت» در لغت

«فضل» در لغت، ضد «نقص» و «نقیصه» است (ابن‌منظور، ۱۴۰۵: ۵۲۴/۱۱). راغب اصفهانی نیز می‌گوید: «به هر عطیه‌ای که بر معطی لازم نیست فضل گفته می‌شود» (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴: ۳۸۲)؛ یعنی احسان، رحمت و عطایی که خدا بر بندگان می‌کند بر خداوند لازم نیست، بلکه از روی لطف و کرم است، لذا به آن «فضل» گفته می‌شود که زیادت است، و گرنه بندگان حقی نزد خداوند ندارند. در آیات قرآن کریم نیز «فضل» در دو معنای «برتری» (اعراف: ۳۹) و «عطیه، احسان و رحمت» (بقره: ۲۵۱) به کار برده شده است. «افضل» هم که محل بحث ما است، صیغه مبالغه «فضل» است و همان معنای «فضل» بر آن بار می‌شود.

۲. «افضلیت» در اصطلاح

متکلمان برای «افضلیت» دو معنا قائل‌اند: ۱. برتری و پیشی‌گرفتن در نزدیکی به خداوند و برخورداری از پاداش‌های الهی؛ ۲. برتری در کمالات انسانی. شیخ سدیدالدین حمصی می‌گوید: «افضلیت دارای دو معنا است: ۱. مقرب‌تر بودن در پیشگاه خداوند و برخورداری هر چه بیشتر از ثواب الهی؛ ۲. برتری در دارا بودن شرایط کمال، مانند شجاعت، علم، بخشندگی و ویژگی‌های دیگری که امام دارای آنها است» (حمصی رازی، ۱۴۱۲: ۲۸۶/۲). حلی نیز می‌گوید «افضلیت» دو معنا دارد: «۱. برخورداری از پاداش اخروی بیشتر؛ ۲. برتری در ویژگی‌هایی که امام در آن امور، پیشوایی مردم را بر عهده

گرفته است، مانند شجاعت و علم» (حلی، ۱۴۱۴: ۲۰۵). از دو معنای ذکرشده، اکثر متکلمان امامیه به معنای دوم توجه کرده‌اند؛ گرچه هستند کسانی که معنای اول را برگزیده‌اند. در واقع، می‌توان گفت میان آن دو معنا ملازمه است.

۳. سیر تطور مبحث افضلیت

پس از رحلت رسول خدا ﷺ و در حالی که علی (علیه السلام) و عده‌ای از صحابه، مشغول غسل و کفن و دفن پیامبر ﷺ بودند، در سقیفه شورایی برای تعیین ابوبکر به عنوان خلیفه تشکیل شد. اما جمعی از صحابه نارضایتی‌شان را از این تصمیم اعلام کردند و خواستار بیعت با امام علی (علیه السلام) بودند. به عقیده این صحابه، که شیعیان علی (علیه السلام) نام داشتند، علی (علیه السلام) به دلیل فضایل و صفات بی‌شماری همچون سابقه درخشان در جهاد، نزدیکی به پیامبر ﷺ، تقدم در اسلام، زهد و ورع بی‌مثال و علم، شایسته‌ترین فرد برای خلافت است. البته عده‌ای از این صحابه علاوه بر استناد به فضایل مذکور، حضرت علی (علیه السلام) را بر اساس نص و اشارات رسول خدا ﷺ، امام مفترض الطاعة می‌دانستند (نوبختی، ۱۴۰۴: ۱۸). خود حضرت علی (علیه السلام) نیز بر شایستگی خویش برای جانشینی رسول خدا ﷺ تأکید داشت (دینوری، ۱۴۱۰: ۲۸/۱). به همین دلیل تا پیش از شهادت حضرت زهرا (علیها السلام) حاضر به بیعت با ابوبکر نشد (همان).

در زمان خلیفه دوم نیز شواهدی موجود است که او امام علی (علیه السلام) را شایسته جانشینی رسول الله ﷺ می‌دانست (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸: ۵۷/۲). پس از آنکه عثمان به قتل رسید و مردم با حضرت علی (علیه السلام) بیعت کردند، مسئله «افضلیت» به صورت جدی و گسترده مطرح شد. هواداران حضرت علی (علیه السلام) در برابر خون‌خواهان عثمان و برای اثبات حقانیت امام علی (علیه السلام) در جنگ جمل و صفین به مسئله «افضلیت» استناد کردند. در منابع تاریخی نیز نخستین اشاره به «افضلیت» امام علی (علیه السلام) مربوط به همین زمان است (قاضی، ۱۳۸۰: ۱۱۴/۲۰)؛ زیرا وقایع مختلفی، به‌ویژه جنگ جمل، باعث شد علمای اسلامی مدت‌ها با این مسئله روبه‌رو باشند که کدام یک از طرفین جنگ بر حق بوده است و همین مباحث بود که مقوله «افضلیت» را بیش از پیش در جامعه اسلامی مطرح کرد.

نکته دیگر آنکه با گذر زمان و غنی‌شدن مبانی شیعیان در بحث «افضلیت»، بحث در این باره به افضلیت امام علی (علیه السلام) و ابوبکر منحصر نشد. در این دوره بحث از افضلیت

فقط درباره جانشینی و معرفی فرد شایسته برای این مسئولیت مهم نبود، بلکه بحث در این بود که کدام یک از صحابه بیش از همه دارای فضایل و افتخار دینی است و ثواب اخروی بیشتری دارد. در همین دوره این نظریه در میان برخی فرق تشیع شکل گرفت که حضرت علی علیه السلام افضل صحابه است و به دلیل آنکه با ابوبکر و عمر بیعت کرد، پس خلافت آنها نیز شرعی و صحیح است. بر اساس این نظریه، در صورت تأیید و قبول شخص افضل، خلافت مفضول صحیح قلمداد می‌شود (نوبختی، ۱۴۰۴: ۵۷؛ اشعری، ۱۴۰۰: ۶۶). روشن است که تفکیک مفهوم «افضلیت» از مسئله جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، که بعضی از فرق اسلامی آن را مطرح کردند، در واقع به قصد آن بود که تنش میان دو فرقه شیعه و اهل سنت را کمتر کند که بعد از مدتی، این دیدگاه را معتزله نیز پذیرفتند (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸: ۷/۱). از آنجا که مبحث افضلیت رابطه تنگاتنگی با بحث امامت دارد، ناگزیریم بحث امامت و جایگاه بحث افضلیت را در آن تبیین و معضله‌های پیش روی تفکر افضلیت به ترتیب خلافت را واکاوی کنیم.

۴. امامت در نگاه فریقین

امامت از نظر شیعه امامیه ادامه نبوت است و امام در همه امور، جز دریافت وحی، جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محسوب می‌شود و همانند او از گناه و خطا مصون است و به قول حلی: «الامامة خلافة عن النبوة قائمة مقامها إلا فی تلقی الوحی الالهی بلا واسطة» (فاضل مقداد، ۱۴۱۷: ۶۱)؛ امامت جانشین نبوت و قائم مقام نبوت است، مگر در دریافت بدون واسطه وحی الاهی.

اما اهل سنت چنین جایگاهی را برای امام قائل نیستند و امامت را از فروع دین می‌شمرند و برای امام شأنی فراتر از رهبری سیاسی نمی‌شناسند. بر اساس باور آنها، امام در فهم احکام شریعت همچون سایر افراد امت است، نه معصوم است و نه دارای علم جامع به همه امور دینی؛ لذا او جز درباره اجرای حدود، تنفیذ احکام و اداره امور دنیوی مردم وظیفه‌ای ندارد. متکلم بزرگ اشعری، قاضی ابوبکر باقلانی، نیز در بیان وجه نیاز مردم به امام می‌گوید:^۱

اگر گفتند: آیا امت احتیاج دارند به دانش امام و تبیین آنچه فقط امامان می‌دانند و کشف کردن آنچه دانش مردم به آن نمی‌رسد، به آنها پاسخ داده می‌شود: خیر،

به دلیل آنکه امام و مردم در علم و احکام شریعت برابر هستند. پس اگر گفتند: چرا امام قیام می‌کند (و امامت می‌کند)؟ پاسخ داده می‌شود: به سبب آنچه ذکر کردیم از قبیل: فرماندهی لشکریان و پاسبانی از مرزها و دورکردن ستمکاران و گرفتن حق ستم‌دیده و اقامه حدود و تقسیم فیء بین مسلمین تا در راه حج یا جنگ‌ها از آن استفاده کنند. بنابراین، امام برای انجام این وظایف قیام می‌کند. در نتیجه اگر در برخی از وظایفش اشتباه کرد یا از موضع (صحیح) آن عدول کرد، امت به دنبال آن وظیفه دارند که او را به راه صحیح برگردانند و واجب را از او بخواهند (باقلانی، ۱۳۶۶: ۱۸۵).

۵. شرایط امام

شیعه امامیه چون به امامت به عنوان منصبی الهی نگاه می‌کنند، برای امام شرایط سخت‌تری قائل‌اند. اما اهل سنت که شأن امام را در حد خلافت سیاسی تنزل داده‌اند، در مقام تعیین شرایط لازم برای خلیفه به تساهل روی می‌آورند و عصمت و علم همه‌جانبه به دین را برای خلیفه لازم نمی‌دانند. اما در عین حال اکثر ایشان معتقدند امام و رهبر امت اسلامی باید از شایستگی‌ها و شرایط ویژه‌ای برخوردار باشد تا اهل حلّ و عقد او را انتخاب، و عامه مردم با وی بیعت کنند.

متکلمان معتزلی در اَنصاف رهبر امت اسلامی به صفت «عدالت»، آن هم در حدّ اعلای آن، اصرار دارند و زمامداری رهبران فاسق را در هیچ شرایطی مشروع نمی‌شمارند. افزون بر عدالت، امام باید از «علم» در حدّی برخوردار باشد که بتواند به اقوال علما مراجعه کند و قول ضعیف را از قوی تمیز دهد (قاضی، ۱۳۸۰: ۱۹۸/۲۰).

اشاعره نیز «قریشی‌بودن»، «علم به احکام شریعت در حدّ یک مجتهد یا قاضی»، «عدالت در حد شاهد محکمه»، «آگاهی به سیاست و مملکت‌داری»، «آشنایی به فنون جنگی و شجاعت» را از صفات لازم برای امام برشمرده‌اند (باقلانی، ۱۳۶۶: ۱۸۴).

۶. ضرورت شایسته‌سالاری

اکثر دانشمندان از فریقین اتفاق نظر دارند که حداقل در صورت تمکن از نصب امام واجد شرایط، قدرت سیاسی و حاکمیت امت اسلامی باید در دست اهل فضیلت باشد و زمامدار

جامعه اسلامی باید عادل، عالم، مدیر، شجاع و ... باشد (همو، ۱۴۱۴: ۴۷۴؛ طبرانی، بی تا: ۹۴/۱). تجربه تاریخی نیز بیانگر این واقعیت است که بیشترین مشکلاتی که متوجه نظام‌های حکومتی در جهان می‌شود، از سمت زمامداران و حاکمان غیرافضل، فاسد و نادان است.

۷. پیشینه بحث افضلیت امام

درباره تاریخچه مباحث امامت، به‌ویژه افضلیت امام در میان دانشمندان، باید گفت شیعیان آغازگر پرسش‌ها و مباحثات در حوزه امامت بوده‌اند. ابن‌ندیم معتقد است اولین کتابی که در باب امامت تألیف شده، به دست دانشمندان شیعی بوده است. او می‌نویسد: «اول من تکلم فی مذاهب الامامة و ألف فی ذلک علی بن اسماعیل بن میثم التمار و له من الکتب کتاب الامامة و کتاب الاستحقاق» (ابن‌ندیم، بی تا: ۲۴۹)؛ «اولین شخصی که از مذاهب درباره امامت سخن گفت و کتاب تألیف کرد علی بن اسماعیل بن میثم تمار بود. برخی از کتاب‌هایش عبارت‌اند از: کتاب الامامة و کتاب الاستحقاق». و درباره هشام بن حکم می‌گوید: «إنه هو الذی فتق الکلام فی الامامة و هذب المذهب و سهل طریق الحجج فیها» (همان)؛ «او کسی بود که سخن و کلام را درباره امامت شکافت و مذهب را روشن و روان و راه استدلال را در امامت آسان کرد».

اما اهل سنت، اکثر اوقات مصلحت را در آن می‌دیده‌اند که تا حد ممکن بحث امامت را مسکوت بگذارند، به گونه‌ای که برخی مفسران ایشان از سخن‌گفتن در تفسیر و شأن نزول آیات ولایت طفره می‌روند و محدثان و مورخان‌شان نیز روایات مربوط به امامت و وصایت را در کتاب‌های خود نقل نکرده‌اند. امام‌الحرمین جوینی معتقد است: «خطر گمراه شدن کسی که وارد مباحث امامت می‌شود، از کسی که به آن اساس جاهل باشد بیشتر است» (جوینی، بی تا: ۲۴۵). این در حالی است که به گواهی اسناد تاریخ حضرت علی علیه السلام خلافت را پس از پیامبر صلی الله علیه و آله حق خود می‌دانسته و در روزها یا ماه‌های اول خلافت ابوبکر از بیعت با او امتناع کرده است (بخاری، ۱۴۰۱: ۲۵۲/۵). نکته درخور توجه اینکه ایشان برای اثبات ادعایش در برابر مخالفان بیش از همه به افضلیت خویش استدلال کرده است؛ خطبه‌های ۲، ۳۷، ۱۰۹، ۱۴۴، ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۹۷، ۲۱۷، ۲۳۹ و از همه رساتر بخش پایانی خطبه ۱۹۲، مشهور به «قاصعه»، گویای این مسئله است. در این خطبه‌ها علی علیه السلام به قرآن و سنت کمتر احتجاج کرده است، شاید

به این دلیل که ممکن بوده است آیات ولایت بر تفسیرهای گوناگون حمل شود و استدلال به سنت در برابر کارگردانان سیاست، که برای خود در این باره حق رأی و اجتهاد قائل بوده‌اند، چندان کارساز نباشد (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸: ۸۲/۱۲). اما استدلال به «افضلیت» افکار عامه مسلمانان را به قضاوت می‌طلبد. بر فرض که کتاب و سنت، امر «امامت» را مسکوت گذاشته باشند، یا تعیین امام را به مردم واگذار کرده باشند، آیا با وجود شخصی که در علم و عمل، ایمان و جهاد، شجاعت و استقامت، لیاقت و کاردانی از دیگران افضل است، می‌توان مقدرات امت را به شخصی سپرد که یا از این فضایل بی‌بهره است یا بهره‌اندکی دارد؟!

مگر اینکه با این حقیقت عقلانی مقابله شود و همچون گروهی شویم که در برابر «فضایل حقیقی» مانند علم، تقوا، مجاهدت، عدالت، شجاعت، زهد، کاردانی و لیاقت که حقیقتاً در منطبق اسلام فضیلت و کمال به حساب می‌آید، به «فضایل غیرواقعی و وهمی» که در نظام ارزشی عصر جاهلیت ریشه داشت از قبیل شیخوخت، سازش و مدارای با دیگران و تعلق به قوم و قبیله خاص، تمسک می‌جستند و دیگران را برای خلافت، اصلح معرفی می‌کردند.

شیعه امامیه به ضرورت امامت افضل، افضلیت علی (علیه السلام)، و احق بودن ایشان به امامت معتقدند و کتاب‌های متعددی در مناقب و تبیین جهات افضلیت ایشان نگاشته‌اند و استدلال‌های مختلفی در این زمینه مطرح کرده‌اند. بعدها اکثر معتزله بغداد و بعضی از معتزلیان بصره، که علی (علیه السلام) را افضل اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌دانستند، از عمل کارگردانان خلافت جانبداری کردند و صحابه را در کنار زدن علی (علیه السلام) از خلافت و تقدیم مفضول بر افضل معذور، و عمل آنان را مطابق مصلحت دانستند. چنان‌که ابن‌ابی‌الحدید در خطبه آغازین شرح نهج‌البلاغه گفت: «الحمد لله الذی ... قدّم المفضول علی الأفضل لمصلحة اقتضاها التکلیف» (همان: ۴/۱)؛ «سپاس خدایی را که به مقتضای مصلحت تکلیف، پایین‌تر را بر بالاتر مقدم داشت». اما در ادامه برای محو ماده نزاع، «ادعای افضلیت به ترتیب خلافت» به تدریج شکل می‌گیرد و مستندسازی می‌شود (قرطبی، ۱۴۰۵: ۲۶۴/۱؛ ایچی، ۱۴۱۷: ۵۸۵/۳). در طول خلافت هشتادساله اموی‌ها و مروانی‌ها علاوه بر اعمال خشونت‌بار نظامی علیه شیعیان، اقدامات وسیع فرهنگی و تبلیغی، در جهت فروکاستن از قدر و منزلت علی (علیه السلام) و تفضیل خلفا بر او انجام شد که برخی از آنها چنین است:

الف. ممنوعیت بیان فضایل علی (علیه السلام)

ب. تشویق بعضی از صحابه و تابعین به جعل حدیث در مذمت علی (علیه السلام)

ج. تشکیک در فضایل علی (علیه السلام) یا بی‌ارزش جلوه‌دادن آنها

د. و از همه مهم‌تر عملیات شبیه‌سازی، یعنی جعل فضایی برای دیگران، مشابه و هم‌وزن با فضیلت‌های علی (علیه السلام) تا او در فضایل خود بی‌بدیل نباشد.

در قرون بعد که فرقه‌های کلامی و مذاهب فقهی و حدیثی ظهور کردند، تحت تأثیر همین روایات مجعول، مسئله «افضلیت به ترتیب خلافت» را مطرح کردند که اکثر معتزله بصره، مرجئه، اهل حدیث و بعدها اشاعره از همین نظریه جانبداری کردند، در حالی که بعضی از ایشان در مباحث نظری، تقدیم مفضول بر افضل را جایز می‌دانستند و بعضی آن را جایز نمی‌شمردند (قرطبی، ۱۴۰۵: ۲۶۴/۱؛ ایچی، ۱۴۱۷: ۳/۵۸۵).

۸. تبیین تفکر افضلیت به ترتیب خلافت

۸.۱. ملاک افضلیت به ترتیب خلافت در آیات و روایات

در قرآن کریم، در آیات متعددی، خداوند ملاک افضلیت را بیان کرده است.

الف. تقوا

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (حجرات: ۱۳)؛ در این آیه خداوند می‌فرماید ما همه شما را از یک پدر و مادر آفریدیم، چه سیاه، چه سفید، چه عرب و چه عجم؛ و هیچ یک بر دیگری برتری ندارید؛ و علت اختلاف بین انسان‌ها در طبقات مختلف (به صورت شعبه‌شعبه یا قبیله‌ای) صرفاً از آن‌رو است که یکدیگر را بشناسند. امتیازی که نزد خداوند ارزش دارد و باعث برتری انسان‌ها بر یکدیگر می‌شود «تقوا» و پروای از خداوند است. طبق آیه ذکرشده، ملاک برتری انسان‌ها بر یکدیگر در قرآن، داشتن تقوا است.

ب. علم

«أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ آيَلٍ سَاجِدًا وَ قَانِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ

يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ (زمر: ۹)؛ این آیه «صاحبان علم» را برتر از کسانی می‌داند که علم ندارند. قنوت‌کنندگان با غیرقنوت‌کنندگان برابر نیستند، همچنان که دانشمندان با جاهلان برابر نیستند. یا در سوره مجادله می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» (مجادله: ۱۱). «یرفع الله» در آیه به معنای بالا بردن کسانی است که خداوند به آنها «علم و دانش» داده است، بر کسانی که فاقد علم و دانش‌اند. شیخ طوسی ذیل آیه می‌گوید:

خداوند متعال صاحبان علم و دانش را بالا می‌برد، زیرا آنان به این برتری و بزرگی سزاوارترند. همچنین، از این آیه استفاده می‌شود که اعمال شخصی که دارای علم و دانش است، نسبت به کسی که از علم و دانش بی‌بهره است دارای ثواب بیشتری است (طوسی، ۱۴۰۹: ۵۵۱/۹).

طباطبایی نیز ذیل همین آیه می‌گوید: «بزرگ‌داشت مقام علما و دانشمندان و پاس‌داشت مقام و منزلت آنان، در این آیه آن‌قدر واضح است که بر هیچ کس پوشیده و مخفی نیست» (طباطبایی، ۱۴۱۲: ۱۸۹/۱۹). مفسران اهل سنت نیز ذیل آیه به برتری و فضل عالم بر غیرعالم اشاره کرده‌اند. سمعانی می‌گوید:

سیره پیامبر ﷺ نیز بر آن بود که دانشمندان نزدش احترام ویژه‌ای داشتند. ایشان دوست داشت که دانشمندان در کنارشان بنشینند، به همین دلیل اگر در جایی نشسته بود و یکی از بزرگان و دانشمندان وارد مجلس می‌شد، ایشان به برخی از افراد دستور می‌داد که از جای خود برخیزند و آن دانشمند را کنار خود جای می‌داد (سمعانی، ۱۴۱۸: ۳۸۹/۵).

فخر رازی نیز ذیل همین آیه می‌گوید:

علم و دانشی که انسان دانشمند با آن مزین است اقتضا می‌کند که از او پیروی کرده و به او اقتدا کنیم و از همین جا است که انسان عالم را مقتدای خود قرار می‌دهیم نه غیرعالم را، زیرا انسان دانشمند کیفیت دوری از حرام و شبهات را می‌داند (فخر رازی، ۱۴۱۰: ۲۹/۲۷).

ج. جهاد فی سبیل الله

«لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولَى الضَّرِّ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا» (نساء: ۹۵). در این آیه خداوند «مجاهدین» را بر قاعدین برتری داده، یعنی جهادکنندگان بر کسانی که ترک‌کنندگان و تخلف‌کنندگان جهادند، برتری دارند که البته طبیعی است جهادی که در راه حق باشد، نه در راه هواهای نفسانی، چنین اجری دارد. همچنین، در آیه «فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ» (بقره: ۲۵۱) هم خداوند متعال به حضرت داوود (علیه السلام) به سبب جهاد در راه خدا و کشتن دشمن خدا ملک و حکمت عطا کرد.

د. قدرت بدنی

«وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلَكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلِكَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (بقره: ۲۴۷). در این آیه خداوند متعال صحبت از جسم کرده و قدرت بدنی را عطف بر علم کرده است که این نشانه همسانی قدرت بدنی و علم در شخص افضل دارد و می‌تواند یکی از ملاک‌های افضلیت به شمار رود.

در روایات نیز ملاک و میزان برتری افراد با همان ملاک‌های قرآنی معرفی شده است. یکی از مهم‌ترین این ملاک‌ها که در روایات آمده است «تقوا» است. در تاریخ اسلام نمونه‌های فراوانی به چشم می‌خورد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) به افرادی که از نظر ظاهر هیچ اعتبار مادی نداشته‌اند، احتراماتی می‌گذاشته‌اند که حتی با احترامات دیگران قیاس‌پذیر نبوده است. مثلاً رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به بعضی از اشراف که ثروتمند و دارای قدرت و از قبیله‌های معروف و مشهور عرب بودند، دستور می‌داد دخترانشان را به ازدواج افرادی گمنام و فقیر درآورند؛ چون ملاک شرافت را فقط تقوا می‌دانست (طباطبایی، ۱۴۱۲: ۳۳۴/۱۸). یا برای بلال حبشی که مردی سیاه‌چهره بود و از مقامات

دنیوی بهره‌ای نداشت، احترامی قائل بود که برای بعضی از بزرگان و رؤسای قبایل قائل نبود (ابن‌سعد، بی‌تا: ۲۳۲/۳-۲۳۸) که این احترام به سبب بُعد معنوی و تقوای او است. در تفسیر مجمع‌البیان روایتی آمده که مردی از حضرت عیسی بن مریم (علیه السلام) پرسید: «کدامین انسان برتر است؟». حضرت عیسی (علیه السلام) از روی زمین دو کف خاک برگرفت و فرمود: «کدام یک از این دو کف خاک برتر است؟ مردم از خاک آفریده شده‌اند. هر کدام که باتقواتر باشند برتر خواهند بود» (طبرسی، ۱۴۱۵: ۲۰۷/۹). علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) می‌فرماید: «وطلبت الکرامه فما وجدت ألاً بالتقوی، اتقوا لتکرموا» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۹۹/۶۶)؛ «کرامت و بزرگواری طلب کردم، پس نیافتم آن را مگر در تقوا، لذا باتقوا شوید تا بزرگوار گردید. از رسول خدا ﷺ روایت شده است که: «ولا کرم إلاً بالتقوی» (حر عاملی، ۱۴۱۴: ۴۸/۱)؛ «کرامت و بزرگواری حاصل نمی‌شود، مگر به تقوا». امام رضا (علیه السلام) که خود اسوه تقوا و پرهیزکاری بود، به پیروی از قرآن کریم، تنها ملاک برتری را تقوا و پارسایی می‌دانست. یکی از یاران آن حضرت به ایشان عرض کرد: «به خدا سوگند تو بهترین انسان‌ها هستی». امام (علیه السلام) فرمود: «سوگند مخور ای مرد! بهتر از من کسی است که خداترس‌تر بوده و خدا را فرمان‌بردار باشد؛ انْ اکرمکم عند الله اتقیکم» (صدوق، ۱۴۰۴: ۲۶۱/۱). پیامبر گرامی اسلام ﷺ در خطبه حج فرمود: «ای مردم! همانا خدای شما یکی است و پدرتان یکی است. همه شما از آدم آفریده شده و آدم نیز از خاک خلق گردیده، گرامی‌ترین شما کسی است که تقوا و پرهیزکاری‌اش بیشتر باشد، هیچ عربی را بر عجم برتری و فضیلتی نیست» (یعقوبی، بی‌تا: ۹۱/۲؛ هبشی، ۱۴۰۸: ۲۶۶/۳)؛ و در حدیث دیگر است که فرمود: «هیچ عربی را بر عجم، و هیچ عجمی را بر عرب و هیچ سیاهی را بر سرخ، و هیچ سرخی را بر سیاه برتری و فضیلتی نیست، جز به وسیله تقوا و پرهیزکاری» (یعقوبی، بی‌تا: ۹۱/۲؛ هبشی، ۱۴۰۸: ۲۶۶/۳).

۸. ۲. مواجهه بزرگان اهل سنت با تفکر افضلیت به ترتیب خلافت

چنانچه گذشت، معیار قرآن و روایات در بحث افضلیت، علم، تقوا، شجاعت و جهاد است، نه اینکه هر کسی که به هر طریقی خلیفه شد یا مسئولیتی به عهده گرفت، افضل از همه امت باشد. با بررسی سیره خلفای سه‌گانه اول و عموم اهل سنت به این نتیجه می‌رسیم که هرگز از رجوع به افضل ابایی نداشتند و مسائل را به او ارجاع، و او

را بر دیگران ترجیح می‌دادند. در ادامه، برای تأیید این کلام به برخی از نمونه‌های تاریخی اشاره می‌کنیم.

۸. ۲. ۱. جواب‌خواهی درباره پرسش‌های اساسی

مشهور است که بعد از وفات پیامبر ﷺ شخصی یهودی وارد مدینه شد و سراغ رهبر مسلمانان را گرفت. او را نزد ابوبکر بردند. شخص یهودی گفت: «چند سؤال دارم که می‌خواهم آنها را جواب دهی. آن چیست که خدا ندارد؟ آن چیست که در بارگاه خدا نیست؟ آن چیست که خدا نمی‌داند؟». خلیفه که از پاسخ به پرسش‌ها عاجز شده بود، گفت این پرسش‌ها را دشمنان خدا مطرح می‌کنند. لذا خواست او را شکنجه کند. ولی ابن‌عباس که در آن مجلس بود به کار خلیفه اعتراض کرد و گفت این کار شما عادلانه نیست. بهتر است او را نزد علی (علیه السلام) ببرید. ابوبکر پذیرفت. او را نزد ایشان بردند و علی (علیه السلام) پرسش‌های آن یهودی را این‌گونه پاسخ داد: «آنچه خدا نمی‌داند، سخنان شما یهودیان است که می‌گویید عزیز پسر خدا است. خداوند فرزندی ندارد و چنین پسری برای خود نمی‌شناسد. آنچه در بارگاه الهی وجود ندارد، ظلم به بندگان است و آنچه خداوند ندارد شریک است». در آن هنگام یهودی شهادتین را بر زبان جاری کرد و ابوبکر و مسلمانان امام علی (علیه السلام) را «مفرج الكرب»، یعنی برطرف‌کننده غم و اندوه، نامیدند (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۰/۱۱). شریف رضی نیز می‌گوید:

اسقف نجران هر ساله برای پرداخت خراج اراضی به مدینه می‌آمد. در یکی از سال‌ها، خلیفه دوم از او خواست که اسلام بیاورد. اسقف سؤالاتی از عمر کرد و چون عمر جواب آنها را نمی‌دانست، از امام (علیه السلام) خواست که جواب او را بدهد. از جمله سؤال‌های آن شخص این بود که در قرآن شما وارد شده که وسعت بهشت به اندازه وسعت آسمان و زمین است. اگر چنین است، پس جهنم کجا است؟ امام (علیه السلام) فرمود: «هنگامی که شب فرا می‌رسد، روز کجا است و هنگام روز، شب کجا است؟». یا وقتی سؤالی کرد که کدام سرزمین فقط یک بار خورشید بر آن تابیده؟ ایشان فرمود: «دریایی که برای بنی‌اسرائیل شکافته شد». اسقف گفت: «گمان نمی‌کردم کسی بتواند این سؤالات را پاسخ دهد» (شریف رضی، ۱۴۰۶: ۹۰؛ امینی، ۱۳۹۷: ۲۴۳/۶؛ به نقل از حافظ عاصمی، زین‌الفتی فی شرح سوره هل آتی).

این چنین خلفا در مسائل و مشکلات و قضایای دشوار به امام علی (علیه السلام) مراجعه (لباف، ۱۳۸۸: ۱۴/۶)، و در طول خلافتشان در کارهای مهم با ایشان مشورت می کردند (همان: ۷/۸). سیاست و روش حضرت علی (علیه السلام) نیز در دوران خلفای سه گانه، «سیاست صبر و سکوت» بود؛ اما هنگامی که کیان اسلام و میراث گران بهای انبیا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در آستانه خطر و سقوط قرار می گیرد، حضرت علی (علیه السلام) لب به سخن می گشاید و در نقش مشاوره امین و مطمئن راه گشای مشکلات می شود. اگر متون تاریخی و روایی، مخصوصاً نهج البلاغه، مطالعه شود، مشخص می شود که خلفای سه گانه همواره به حضرت علی (علیه السلام) رجوع می کردند.

نویسنده کتاب علی والخلفاء آماری از مشورت های خلفا با حضرت علی (علیه السلام) می دهد که ابوبکر در دوره خلافت دو سال و نیمه اش، چهارده مرتبه با علی (علیه السلام) مشورت کرد که سیزده مرتبه اش درباره مسائل علمی، فقهی و قضایی بود و یک مرتبه آن درباره مسائل نظامی. عمر بن خطاب نیز ۸۵ مرتبه و عثمان نیز هشت مرتبه با علی (علیه السلام) مشورت کردند (شریف عسکری، ۱۳۸۰: ۷۳-۹۷). حتی در نمونه ای که خلیفه دوم در مشاوره با حضرت علی (علیه السلام) به نتیجه بسیار مهمی دست یافته بود خطاب به ایشان گفت: «ای ابا الحسن! بهترین رأی را برای اهل اسلام دادی» (ابن اثم کوفی، ۱۴۱۱: ۲۲۴/۱). به وضوح دیده می شود همکاری و راهنمایی علی (علیه السلام) جامعه مسلمانان را از خطر سقوط نجات می دهد تا اساس اسلام از بین نرود.

۸.۲.۲. ارجاع در قضاوت ها

قضاوت و داوری میان مردم و رفع خصومت و نزاع به علم و دانش، ذکاوت و تیزهوشی، ایمان راستین و پرهیز از قبول رشوه و امور دیگری نیاز دارد که اگر قاضی این شرایط را نداشته باشد و ناحق به مسند قضاوت نشسته باشد، علاوه بر اینکه دنیا و آخرتش را تباه می کند، باعث می شود که قوانین حقوقی و قضایی اسلام دستاویز مغرضان و شبهه افکنان قرار گیرد و اسلام و مسلمانی در معرض توهین و تمسخر قرار گیرد. در تاریخ اسلام از جمله ارجاعات خلفای سه گانه به افضل در بخش حقوقی و قضایی و در قضاوت و داوری بود که وقتی دچار اشتباهات فاحش می شدند، اگر درایت و پاسخ گویی حضرت علی (علیه السلام) در بیشتر این مواقع نبود، احکام و قوانین

اسلامی به تمسخر گرفته می‌شد یا در معرض فراموشی قرار می‌گرفت. در ادامه به چند نمونه اشاره می‌کنیم. در روایات شیعه و اهل سنت آمده است:

دو مرد به حضور رسول خدا ﷺ رسیدند. یکی از آنان گفت: «ای رسول خدا ﷺ! گاو این شخص الاغ مرا کشته است. در این باره بین ما قضاوت کن». رسول خدا ﷺ فرمود: «نزد ابوبکر بروید تا او قضاوت کند». آنان نزد ابوبکر رفتند و جریان خود را به او گفتند. ابوبکر گفت: «چرا نزد رسول خدا ﷺ نرفته‌اید و نزد من آمده‌اید؟». گفتند: «به حضور آن حضرت رفتیم، ایشان ما را به نزد شما فرستاد». ابوبکر گفت: «حیوانی حیوانی را کشته است، چیزی بر گردن صاحب حیوان کشنده نیست». آنان به حضور رسول خدا ﷺ بازگشتند و قضاوت ابوبکر را به عرض آن حضرت رساندند. پیامبر ﷺ فرمود: «نزد عمر بن خطاب بروید تا او در این باره قضاوت کند». آنان نزد عمر رفتند و جریان را گفتند. او گفت: «چرا نزد رسول خدا ﷺ نرفته‌اید و به اینجا آمده‌اید؟». گفتند: «به حضور رسول خدا ﷺ رفتیم، او ما را نزد شما فرستاد». عمر گفت: «چرا پیامبر ﷺ شما را نزد ابوبکر نفرستاد؟». گفتند: «نزد او نیز فرستاد». عمر گفت: «او چه گفت؟». گفتند: «ابوبکر گفت: حیوانی حیوان دیگر را کشته است و چیزی بر گردن صاحب حیوان کشنده نیست». عمر گفت: «به نظر من نیز همین است که ابوبکر گفت».

آنان به حضور رسول خدا ﷺ بازگشتند و همه جریان را به عرض آن حضرت رساندند. پیامبر ﷺ به آنان فرمود: «به حضور علی بن ابی طالب بروید تا او در این باره قضاوت کند».

آنان به حضور علی بن ابی طالب رفتند و جریان را گفتند. علی بن ابی طالب فرمود: «اگر گاو به اصطبل و جایگاه الاغ رفته و الاغ را کشته است، صاحب گاو باید قیمت الاغ را به صاحبش بدهد و اگر الاغ به اصطبل و جایگاه گاو رفته و گاو او را کشته است، بر گردن صاحب گاو چیزی نیست». آن دو مرد به حضور رسول خدا ﷺ بازگشتند و چگونگی قضاوت علی بن ابی طالب را به عرض رساندند. پیامبر ﷺ فرمود: «لَقَدْ قَضَىٰ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بَيْنَكُمَا بِقَضَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَاسْمُهُ؛ «علی بن ابی طالب علی بن ابی طالب حکم خداوند متعال بین شما قضاوت کرده است». سپس

فرمود: «حمد و سپاس خداوندی را که در میان ما خاندان نبوت، مردی را قرار داد که طبق سنت حضرت داوود (علیه السلام) در قضاوت داوری می‌کند (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۴۷/۴۰؛ مفید، ۱۴۱۴: ۱۹۸/۱؛ ابن حنبل، ۱۴۱۲: ۵۸/۵).

همچنین، در منابع فریقین نقل شده است که روزی عمر دستور داد زن دیوانه زناکاری را سنگسار کنند. در همین هنگام علی (علیه السلام) آگاه می‌شود و از این کار ممانعت می‌کند. ایشان می‌فرماید: «بر دیوانه حد جاری نمی‌شود». عمر نیز طبق معمول از گفته خود پشیمان می‌شود و جمله معروف خود را بر زبان جاری می‌کند و می‌گوید: «لا أبقانی الله لمعضلة لیس فیها أبو الحسن (علیه السلام)» (حر عاملی، ۱۴۱۴: ۲۸/۲۳؛ بخاری، ۱۴۰۱: ۲۱/۸؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۱۸: ۲۵۸/۱؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸: ۲۰۵/۱۲)؛ «خداوند مرا زنده نگذارد در مشکلی که در آن ابوالحسن (علیه السلام) نباشد».

در ماجرای دیگر، عمر بن خطاب دستور می‌دهد که نباید زنان مهریه‌ای بیشتر از مهر سنت رسول الله (صلی الله علیه و آله) تقاضا کنند. در این باره زنان به عمر اعتراضی موجه می‌کنند و او باز از سخن نابجای خود شرمگین می‌شود و می‌گوید: «کلّ الناس أفتة من عمر حتّی ربّات الحجال» (قرطبی، ۱۴۰۵: ۶۶/۵؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸: ۱۸۲/۱؛ فخر رازی، ۱۴۱۰: ۱۰/۱۳؛ هیمی، ۱۴۰۸: ۲۸۴/۴)؛ «همه مردم، حتّی زنان پرده‌نشین، از عمر فقیه‌ترند».

۳.۸. دیدگاه خلفا درباره امام علی (علیه السلام)

در روایاتی که طبری آن را نقل می‌کند، ابوبکر برتری علی (علیه السلام) را نقل می‌کند و می‌گوید: «النظر الی وجه علی عبادة» (طبری، بی‌تا: ۲۳۲/۳)؛ نگاه کردن به سیمای علی عبادت است. همچنین، وی در جای دیگری می‌گوید: «مرا از خلافت برکنار کنید که من بهترین شما نیستم» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸: ۱۶۹/۱)؛ و بر اساس برخی از روایات، «من بهترین شما نیستم، در حالی که علی (علیه السلام) در میان شما است» (ابن‌عطیه، ۱۳۷۷: ۱۵۵). عمر نیز بارها با بیان‌های مختلف نیاز مبرمش به علی (علیه السلام) را اظهار داشته است. ابن‌ابی‌الحدید معتزلی در شرح نهج‌البلاغه روایتی آورده است:

درباره زن دیوانه‌ای که عمر امر به سنگسار او کرد و درباره زنی که شش‌ماهه بچه‌اش به دنیا آمده بود، عمر خواست که آنها را سنگسار کند. پس علی (علیه السلام) به او گفت همانا خدای متعال می‌گوید: «و حمل زن و شیردادنش سی ماه است».

و همچنین به او گفت: «همانا خدا تکلیف را از دیوانه برداشته است». پس عمر می‌گفت: «اگر علی نبود عمر هلاک می‌شد» (ابن‌عبدالبر، ۱۴۱۲: ۳۹/۳).^۲

یا اینکه خلیفه دوم در زمان حکومتش درباره حضرت علی (علیه السلام) گفته است: «به خدا قسم، اگر شمشیر علی (علیه السلام) نبود اسلام پا نمی‌گرفت و او الان نیز بهترین قاضی است و با سابقه‌ترین فرد و شریف‌ترین عنصر جامعه اسلامی است» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸: ۸۲/۱۲). در جای دیگر، عمر می‌گوید: «علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) سه ویژگی داشت که داشتن یکی از آنها برای من از داشتن تمام شترهای سرخ‌موی بهتر است». از او پرسیدند: آن سه ویژگی کدام‌اند؟. گفت: «ازدواج با فاطمه (س) دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سکونت در مسجد همراه رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) به دست گرفتن پرچم سپاهیان اسلام در روز خیبر» (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۸: ۱۲۵/۳؛ هیشمی، ۱۴۰۸: ۱۲۰/۹). از شریح قاضی نقل شده است که گفت:

از طرف عمر بن خطاب منصب قضاوت داشتم. روزی شخصی نزد من آمد و گفت: «ای ابا امیه! مردی دو زن را که یکی آزاد و دیگری کنیز بود نزد من امانت گذاشته بود. من آن دو را در اتافی جای دادم. امروز یک پسر و یک دختر به دنیا آورده‌اند. هر کدام از آن زنان ادعا می‌کنند پسر بچه مال آنها است و دختر را برای خود انکار می‌کنند. من نتوانستم آن را حل کنم». وی نزد عمر آمد. عمر گفت: «تو چطور قضاوت کردی؟». گفتم اگر آن را می‌دانستم نزد تو نمی‌آمدم. عمر گفت: «چاره این کار را می‌دانم». گفت شخصی را به سوی علی (علیه السلام) بفرست تا بباید. گفتند او نسب و رفعت هاشمی دارد که آثار علم و دانش و ذخیره‌های علمی نزد او است. باید به خدمت او برسیم. امیرالمؤمنین (علیه السلام) را در باغی مشغول تلاوت قرآن دیدند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) دستور داد آن دو زن را آوردند. ظرفی را به یکی از آن دو زن داد و فرمود در آن از شیر خود بدوش. وقتی شیر را دوشید آن را وزن کرد و سپس ظرف دوم را به زن دوم داد و گفت حالا تو شیرت را بدوش و آن را وزن کرد. آنگاه به زنی که شیرش سبک‌تر بود فرمود: «دخترت را بگیر». به آن دیگری که شیرش سنگین‌تر بود فرمود: «پسرت را بردار» و رو به عمر کرد و فرمود: «مگر نمی‌دانای خداوند مرتبه زن را پایین‌تر از مرد، و عقل و میراث او را کمتر، و شیر او را سبک‌تر از شیر مرد قرار داده». عمر گفت: «ای ابا الحسن! حق تعالی تو را اراده فرموده که

حاکم بر مردم باشی، ولی ملت آن را نپذیرفتند» (متقی هندی، ۱۴۰۹: ۸۳۱/۵؛ نمازی شاهرودی، ۱۴۱۸: ۵۴۴/۸؛ مستنبط، ۱۴۳۰: ۳۵۸/۱-۳۶۰).

در کتب اهل سنت آمده است:

روزی عمر حدیفه را ملاقات می‌کند و به او می‌گوید: «چگونه صبح کردی ای فرزند یمان؟». حدیفه گفت: «چگونه می‌خواهی صبح کنم؟ به خدا سوگند، در حالی صبح کردم که از حق گریزانم و فتنه را دوست دارم و به آنچه ندیده‌ام شهادت می‌دهم و آنچه را آفریده نشده است حفظ می‌کنم و بی‌وضو نماز می‌خوانم و در زمین چیزی دارم که خداوند در آسمان ندارد». عمر از پاسخ حدیفه بسیار خشمگین و ناراحت شد و می‌خواست بابت این پاسخ تنبیهش کند؛ اما امیرالمؤمنین (علیه السلام) را میان راه دید. حضرت (علیه السلام) فرمود: «چرا آشفته و عصبانی هستی؟». عمر عرض کرد: «حدیفه را دیدم و از او پرسیدم چگونه صبح کردی، او پاسخ داد صبح کردم در حالی که از حق گریزانم». امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «راست می‌گویی، او از مرگ گریزان است، در حالی که حق است». عمر گفت: «حدیفه می‌گوید فتنه را دوست می‌دارم. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود راست می‌گویی، او ثروت و اولاد را دوست می‌دارد؛ چراکه خداوند متعال می‌فرماید: (به‌درستی که اموال و اولاد شما فتنه و وسیله آزمایش هستند) (انفال: ۲۸)». عمر گفت: «ای علی! او می‌گوید به آنچه ندیده‌ام شهادت می‌دهم». امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «راست می‌گویی. زیرا او شهادت می‌دهد به توحید، مرگ، رستاخیز، قیامت، بهشت، آتش و صراط، در حالی که آنها را ندیده است». عمر گفت: «ای علی! حدیفه می‌گوید آنچه را آفریده نشده است حفظ می‌کنم». امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «راست می‌گویی؛ زیرا او قرآن را حفظ می‌کند، در حالی که آن خلق نشده است». عمر گفت: «حدیفه می‌گوید من بدون وضو نماز می‌خوانم». امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «راست می‌گویی، او بر پسرعمویم رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) نماز می‌خواند (صلوات می‌فرستد) و صلوات بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بدون وضو جایز است». عمر گفت: «ای ابوالحسن (علیه السلام) سخنی بسیار بالاتر و کفرآمیز گفت». امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «چه گفت؟». عمر عرض کرد: «او گفت من در زمین چیزی دارم که خدا در آسمان ندارد». امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «راست می‌گویی، او همسر و فرزند دارد

و خداوند منزّه از داشتن همسر و فرزند است». عمر گفت: «نزدیک بود که عمر، فرزند خطاب، هلاک شود، اگر علی بن ابی طالب (علیه السلام نبود)» (گنجی، بی تا: ۹۶؛ ابن الصباغ مالکی مکی، ۱۴۲۲: ۱۸).

پس از بررسی متون تاریخی و روایی، این مطلب مشهور به چشم می خورد که بارها وقتی قضایای مشکلی برای خلیفه دوم پیش می آمد می گفت: «لولا علی لهلك عمر» (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۱۸/۱؛ خوارزمی، ۱۴۱۳: ۸۱)؛ «اللهم لا تبقنی لمعضلة لیس لها ابن ابی طالب» (زرنندی حنفی، ۱۳۷۷: ۱۳۲؛ خوارزمی، ۱۴۱۳: ۱۰۱)؛ «اگر علی (علیه السلام نبود عمر هلاک می شد، خدایا مشکلی برای من بدون بودن علی (علیه السلام) پیش نیاور».

درباره خلیفه سوم عثمان نیز چنین است که امام در مشکلاتی که برای عثمان پیش می آمد به کمک وی می شتافت، مخصوصاً در حل مسائل شرعی و قضایی وی را یاری می کرد تا آنکه وی نیز شعار «لولا علی لهلك عثمان» (امینی، ۱۳۹۷: ۲۱۴/۸) سر می داد. لذا باید اذعان داشت که اگر امام علی (علیه السلام) در مواقع مختلف به کمک خلفا نمی شتافت، مسلمانان دچار سرگشتگی بزرگی می شدند و ممکن بود بسیاری از آنها دست از اسلام بردارند، به ویژه با توجه به اینکه پاسخ صحیح می توانست راه مسلمان شدن سائل غیرمسلمان را هموار کند و همچنین سائل مسلمان را در دینش ثبات قدم ببخشد.

۹. پیامدهای تفکر افضلیت به ترتیب خلافت

با کمی دقت مشخص می شود که اساسی ترین پیامد و اثر این نظریه در بحث «تعارضات در فقه» است. «تعارض» در لغت «مصدر باب تفاعل و مشتق از عرض است که هم به معنای اظهار و ابراز است و هم به معنای پهنا در مقابل طول» (فراهیدی، ۱۴۰۵: ۲۷۱/۱) و در اصطلاح «تنافی و ناسازگاری عرفی در مفاد و مدلول دو یا چند خبر یا دلیل را» (صدر، ۱۴۱۰: ۵۱۳) تعارض می گویند. بحث تعارضات در امور مختلف مطرح است، از جمله در روایات و قضاوت ها.

۹.۱. تعارضات در روایات

از جمله مسائلی که در طول تاریخ اسلام، عالمان و اندیشوران مسلمان بدان توجه کرده اند، بحث اختلاف و تعارض در اخبار است که یکی از مشکلات اساسی علم فقه

و حدیث پژوهی و شبهات کلامی است. دانش مختلف‌الحدیث برای حل این معضل شکل گرفته است. هر گاه میان دو روایت تعارض واقع شود، فقها و عالمان علم اصولی راه‌هایی ذکر کرده‌اند که می‌توان به وسیله آنها تعارض را رفع کرد. یکی از راه‌ها این است که راویان دو روایت بررسی شوند و روایتی که راوی اش برتر تشخیص داده شد مقدم شود. از باب نمونه در مقبوله عمر بن حنظله آمده است که به راوی اعدل یا افقه یا اصدق باید اعتماد کرد (کلینی، ۱۳۶۵: ۶۸۱). در این بحث باید دید در جایی که مثلاً یکی از خلفای سه‌گانه یا بشخصه در سند روایتی قرار دارند که حکم شرعی بیان می‌کند یا بشخصه روایتی را بیان می‌کنند و از طرفی روایت دیگری هست که در سندش امام علی (علیه السلام) وجود دارد یا خود ایشان روایتی را بیان می‌کنند که همان حکم شرعی را به نحو دیگری مقرر می‌کند و این دو روایت در تعارض با هم قرار می‌گیرند، آنگاه کدام یک بر دیگری مقدم‌اند؟

بر اساس نظریه و تفکر افضلیت به ترتیب خلافت، روایتی که در سند آن یکی از خلفای سه‌گانه حضور دارند یا یکی از خلفای سه‌گانه بشخصه آن را بیان کرده‌اند، ترجیح دارد و به آن عمل می‌شود؛ ولی اگر پای‌بند به این نظریه و تفکر نباشیم، بر خود لازم نمی‌دانیم که روایت نقل‌شده از یکی از خلفای سه‌گانه را ترجیح دهیم، بلکه در مقام عمل، ترجیح روایت امام است. برای تبیین مطلب در اینجا دو مثال ذکر می‌شود:

۱. متعه نساء: اهل سنت از خلیفه دوم نقل می‌کنند که گفت: «دو متعه در زمان رسول خدا ﷺ بود که من از آن دو نهی کردم. یکی متعه حج و دیگری متعه نکاح» (ابن حنبل، ۱۴۱۲: ۳۲۵/۳؛ ابن‌عبدالبر، ۱۴۱۲: ۹۵/۴). در مقابل این روایت، امام علی (علیه السلام) فرمود: «من به ازدواج موقت دستور می‌دهم و اگر عمر آن را حرام نمی‌کرد، هیچ کس زنا نمی‌کرد مگر شقی و بدبخت» (صنعانی، ۱۴۰۳: ۵۰۰/۷؛ متقی‌هندی، ۱۴۰۹: ۵۲۲/۱۶).

۲. نماز تراویح: نمازی که در شب‌های ماه مبارک رمضان در میان اهل سنت به جماعت خوانده می‌شود. روزی عمر بن خطاب وارد مسجد شد و مردم را متفرق دید که هر کدام در گوشه‌ای نماز می‌خواندند. عمر گفت: «فکر می‌کنم که اگر همه این مردم را در پشت سر یک پیش‌نماز قرار دهیم بهتر است». پس دستور داد که نماز به جماعت خوانده شود. او شب دیگری به مسجد آمد و

هنگامی که نماز جماعت را مشاهده کرد گفت: «این نماز چه بدعت خوبی بود که گذاشتم» (بخاری، ۱۴۰۱: ۲۵۲/۲). در مقابل این سخن، امام علی (علیه السلام) مردم را از به جماعت خواندن این نماز نهی می‌کرد و به مردم توضیح می‌داد که این عمل برخلاف سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) است (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸: ۱۲/۲۸۳).

۹.۲. تعارضات در قضاوت

اگر در بحث قضاوت‌ها، قضاوتی از یکی از خلفای سه‌گانه صورت گیرد بر اینکه فلان شخص مجرم است و در مقابل، امام علی (علیه السلام) قضاوت کند که آن شخص مجرم نیست، حال باید چه کرد؟ باید قضاوت امام علی (علیه السلام) را که خلیفه چهارم می‌دانند مقدم کرد یا قضاوت یکی از خلفای سه‌گانه را؟

در اینجا هم، مانند قبل، بر اساس این نظریه و تفکر، قضاوت خلفا ترجیح دارد و به آن عمل می‌شود و اگر به این تفکر پای‌بند نباشیم، بر خود لازم نمی‌دانیم که قضاوت خلیفه دوم را ترجیح دهیم. در این خصوص به نمونه‌ای اشاره می‌کنیم. ابن شهر آشوب در مناقب آل ابی‌طالب و همچنین صدوق در من لایحضره الفقیه جریانی را نقل می‌کنند:

مردی مرد دیگری را کشت. برادر مقتول قاتل را نزد عمر برد. عمر به وی دستور داد قاتل را بکشد. برادر مقتول قاتل را به قدری زد که یقین کرد او را کشته است. اولیای قاتل او را برداشتند و به خانه بردند و چون رمقی در بدن داشت به معالجه‌اش پرداختند و پس از مدتی حالش خوب شد. برادر مقتول چون قاتل را دید دوباره او را گرفت و گفت: «تو قاتل برادر من هستی، باید تو را بکشم». مرد فریاد برآورد: «تو یک بار مرا کشته‌ای و حقی بر من نداری». مجدداً نزاع را به نزد عمر بردند. عمر دستور داد قاتل را بکشند، ولی نزاع ادامه یافت تا اینکه به نزد حضرت علی (علیه السلام) رفتند و از او داوری خواستند. علی (علیه السلام) به برادر مقتول فرمود: «شتاب مکن»، و خود آن حضرت به نزد عمر رفت و به وی فرمود: «حکمی که درباره آنان گفته‌ای صحیح نیست». عمر گفت: «پس حکمشان چیست؟». علی (علیه السلام) فرمود: «ابتدا قاتل شکنجه‌هایی را که برادر مقتول بر او وارد ساخته از او قصاص می‌گیرد و آنگاه برادر مقتول می‌تواند او را بکشد». برادر مقتول با خود فکری کرد که در این صورت جانش در معرض خطر است؛ پس، از کشتن او صرف نظر کرد (صدوق، بی تا: ۱۷۴/۴؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۶: ۱۹۲/۲).

ابن شهر آشوب این مطلب را در کتاب مناقب آل ابی طالب با اندکی اختلاف نقل می‌کند و در آخر آن می‌گوید عمر دست به دعا برداشت و گفت: «سپاس خدای را، یا ابا الحسن! شما خاندان رحمت‌اید! و آنگاه گفت: اگر علی نبود عمر هلاک می‌شد» (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۶: ۱۸۷/۲). در کتاب مناقب آل ابی طالب روایت دیگری نقل شده که خلفا در قضاوت‌های خود به علی (علیه السلام) ارجاع می‌دادند:

پیرمردی با زنی ازدواج کرد و آن زن حامله شد، ولی پیرمرد گمان می‌کرد که کاری صورت نداده و از این رو آن بچه در رحم زن را انکار می‌کرد و می‌گفت این بچه از من نیست. داوری این جریان نزد عثمان برده شد و او حیران مانده بود که چگونه قضاوت کند. به زن گفت: «آیا این پیرمرد، مهر دوشیزگی تو را از بین برده است؟». زن گفت: «نه». عثمان (پیش خود چنین نتیجه گرفت که پس زن زنا کرده؛ زیرا پیرمرد کاری صورت نداده؛ پس دست بیگانه‌ای در کار است). دستور داد که آن زن را حد (صد تازیانه به جرم زنا) بزنند. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به عثمان گفت: «در آلت تناسلی زن دو راه وجود دارد، یکی راه خون حیض و دیگری راه ادرار، شاید این پیرمرد هنگام آمیزش، نطفه خود را روی راه حیض ریخته و آن زن از او حامله شده است. در این باره از پیرمرد بپرسید». از او سؤال شد، او گفت: من نطفه خود را بر جلوی آلت تناسلی او ریختم، ولی مهر دوشیزگی او را برنداشتم». امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: «بچه در رحم از او و فرزند او است و رأی من این است که این پیرمرد باید به خاطر انکار فرزندش، مجازات شود». عثمان طبق دستور علی (علیه السلام) رفتار کرد (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۵۶/۴۰؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۶: ۱۹۲/۲).

۱۰. تفاوت تعارضات در روایات با قضاوت‌ها

اگر در نمونه قبلی که بحث روایات بود، موضوع بحث «حکم عبادی» بود، در بحث قضاوت‌ها موضوع «حقوق» است که به مراتب مهم‌تر است. حکم قاضی می‌تواند مسیر سرنوشت افراد را تعیین کند. پس بدیهی است که اگر قاضی به اهمیت و حساسیت کارش آگاه نباشد یا دانش و بینش کافی نداشته باشد، ممکن است با حکم نادرستش زندگی دشواری را برای دیگران رقم بزند و جامعه را دچار بی‌نظمی و اخلال کند و

مجازات الاهی را برای خود بخرد. این وظیفه خطیر برای کسی که ادعای خلافت و برتری دارد سنگین تر است، زیرا آحاد مردم او را الگوی خود قرار می دهند و قضاوت او را فصل الخطاب می دانند. در باب این موضوع نیز چون بحث قضاوت و داوری است، بحث در این است که کدام یک از دو قضاوت مختلف را ملاک قرار دهیم تا از آسیب اجتماعی و دینی اش در امان باشیم. آیا حکم خلفای سه گانه مقدم است یا حکم امام علی (علیه السلام)؟ در حالی که ایشان خود هر سه به افضلیت حضرت اعتراف دارند.

نتیجه

اکثر علمای اهل سنت افضلیت را برای امام ضروری نمی دانند و تقدیم مفضول بر فاضل را جایز می دانند. در مقابل آنان، شیعه امامیه و برخی از اهل سنت افضلیت را از شرطهای لازم امامت می دانند؛ هرچند در ملاک افضلیت با هم اختلاف نظر دارند. اختلاف آنها را می توان این گونه بیان کرد که امامت از نظر شیعیان ادامه نبوت است و امام در همه امور، جز دریافت وحی، جانشین پیامبر ﷺ است؛ ولی اهل سنت امامت را از فروع دین می شمردند و برای امام شأنی فراتر از رهبری سیاسی نمی شناسند.

اکثر دانشمندان شیعه و سنی اتفاق نظر دارند که حداقل در صورت تمکن، نصب امام واجد شرایط، قدرت سیاسی و حاکمیت امت اسلامی باید در دست اهل فضیلت باشد و زمامدار جامعه اسلامی باید عادل، عالم، مدیر، شجاع و ... باشد. با این اوصاف، اهل سنت اغلب در بحث افضلیت، مصلحت را در آن می دیده اند که تا حد ممکن بحث از امامت را مسکوت بگذارند. آنها در دوره های بعد برای محو ماده نزاع، «ادعای افضلیت به ترتیب خلافت» را مطرح کردند.

در نقد این تفکر گفته شد که با توجه به آیات و روایات ذکر شده افضلیت دارای ملاک هایی از جمله علم، تقوا، شجاعت و جهاد است، نه اینکه هر کسی که به هر طریقی خلیفه شد، افضل از همه امت باشد. به همین دلیل خود اهل سنت، حتی خلفای سه گانه، هم با اعتراف به وجود افضل، مسائل را به او ارجاع، و او را بر دیگران ترجیح می دادند.

بی نوشتها

١. «فإن قالوا: فهل تحتاج الأمة إلى علم الامام و بان شيء خصّ به دونهم، و كشف ما ذهب علمه عنهم، قيل لهم: لا، لأنه هو و هم في علم الشريعة و حكمها سيان. فإن قالوا: فلماذا يقام الامام؟ قيل لهم: لأجل ما ذكرناه من قبل من تدبير الجيوش و سدّ الثغور و ردع الظالم و الأخذ للمظلوم و إقامة الحدود و قسم الفيء بين المسلمين والدفع بهم في حجّهم و غزوهم فهذا الذي يُقام لأجله. فإن غلط في شيء منه أو عدل به عن موضعه كانت الأمة من ورائه لتقويمه و الأخذ له بواجبه».
٢. «قال أحمد ابن زهير حدثنا عبيد الله بن عمر القواريري حدثنا مؤمل بن إسماعيل حدثنا سفيان الثوري عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب قال: «كان عمر يتعوذ بالله من معضلة ليس لها أبو الحسن» و قال في المجنونة التي أمر برجمها و في التي وضعت لستة أشهر فأراد عمر رجمها فقال له علي إن الله تعالى يقول و حمله و فضاله ثلاثون شهرا الحديث و قال له إن الله رفع القلم عن المجنون الحديث فكان عمر يقول لولا علي لهلك عمر».

منابع

- قرآن كريم (بی تا). ترجمه: ناصر مكارم شيرازي، بی جا: دار القرآن الكريم.
- ابن ابی الحديد، ابو حامد عبد الحميد (١٣٧٨). شرح نهج البلاغه، بی جا: دار احیاء الكتب العربية.
- ابن اعثم كوفي، احمد (١٤١١). الفتوح، بيروت: دار الاضواء.
- ابن الصباغ مالکی مکی، علی بن محمد (١٤٢٢). الفصول المهمة فی معرفة الائمة، قم: دار الحديث للطباعة والنشر.
- ابن حنبل، احمد (١٤١٢). مسند الامام احمد بن حنبل، بيروت: دار احیاء التراث.
- ابن سعد، محمد (بی تا). الطبقات الكبرى، بيروت: دار صادر.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی (١٣٧٦). مناقب آل ابی طالب، نجف: المكتبة الحيدرية.
- ابن عبد البر، يوسف بن عبد الله (١٤١٢). الاستيعاب فی معرفة الاصحاب، بيروت: دار الجیل.
- ابن عطية، مقاتل (١٣٧٧). مؤتمر علماء بغداد، تهران: دار الكتب الاسلامية.
- ابن منظور، محمد بن مكرم (١٤٠٥). لسان العرب، قم: نشر ادب.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق (بی تا). الفهرست، بيروت: دار المعرفة.
- اشعري، ابوالحسن (١٤٠٠). مقالات الاسلاميين واختلاف المصلين، آلمان: فرانس شتاينر.
- امينی، عبدالحسين (١٣٩٧). الغدير فی الكتاب والسنة والادب، بيروت: دار الكتاب العربي.

- ایچی، قاضی عضد الدین (۱۴۱۷). *المواقف*، بیروت: دار الجیل.
- باقلانی، ابوبکر (۱۳۶۶). *التمهید فی الرد علی الملحدۃ المعطلة والرافضة والخوارج والمعتزلة*، قاهره: دار الفكر العربی.
- باقلانی، ابوبکر (۱۴۱۴). *تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل*، بیروت: مؤسسة الکتب الثقافیة.
- بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۰۱). *صحیح البخاری*، قاهره: دار الفکر.
- جوینی، عبد الملک بن عبد الله (بی تا). *الارشاد الی قواطع الأدلة فی اصول الاعتقاد*، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- حاکم نیشابوری، محمد بن عبد الله (۱۴۱۸). *المستدرک علی الصحیحین*، بیروت: دار المعرفة.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۴). *وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة*، قم: مؤسسة آل البيت (علیهم السلام).
- حلی، جعفر بن حسن (۱۴۱۴). *المسلك فی اصول الدین والرسالة الماتعیة*، مشهد: مجمع البحوث الاسلامیة.
- حمصی رازی، سدید الدین (۱۴۱۲). *المنقذ من التقليد*، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- خوارزمی، موفق بن احمد (۱۴۱۳). *مناقب*، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- دینوری، ابن قتیبہ (۱۴۱۰). *الامامة والسیاسة*، بیروت: دار الاضواء.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۰۴). *مفردات غریب القرآن*، قم: دفتر نشر الکتب.
- زرندی حنفی، محمد (۱۳۷۷). *نظم درر السمطین*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- سمعانی، منصور بن محمد (۱۴۱۸). *تفسیر السمعی*، ریاض: دار الوطن.
- شریف رضی، محمد بن حسین (۱۴۰۶). *خصائص الائمة*، مشهد: آستان قدس رضوی.
- شریف عسکری، نجم الدین جعفر (۱۳۸۰). *علی والخلفاء*، نجف: مطبعة الآداب.
- صدر، سید محمد باقر (۱۴۱۰). *دروس فی علم الاصول*، بیروت: دار التعارف للمطبوعات.
- صدوق، محمد بن علی (۱۴۰۴). *عیون اخبار الرضا (علیه السلام)*، بیروت: مؤسسة اعلمی للمطبوعات.
- صدوق، محمد بن علی (بی تا). *من لایحضره الفقیه*، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- صنعانی، عبد الرزاق بن همام (۱۴۰۳). *المصنف*، هند: المجلس العلمی.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۲). *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طبرانی، سلیمان بن احمد (بی تا). *المعجم الكبير*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۵). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: مؤسسة اعلمی للمطبوعات.
- طبری، احمد (بی تا). *الریاض النضرة فی مناقب العشرة*، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۹). *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله (۱۴۱۷). *النافع یوم الحشر فی شرح باب حادی عشر*، بیروت: دار الاضواء.
- للطباعة والنشر والتوزيع.
- فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۱۰). *تفسیر الرازی*، قاهره: دار الفکر.
- فراهیدی، احمد بن خلیل (۱۴۰۵). *العین*، قم: دار الهجرة.
- قاضی، عبد الجبار بن احمد (۱۳۸۰). *المعنی فی ابواب التوحید والعدل*، مصر: شركة العربیة.
- قرطبی، محمد بن احمد (۱۴۰۵). *الجامع لأحكام القرآن*، بیروت: دار احیاء التراث.

- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵). *اصول الکافی*، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- گنجی، محمد بن یوسف (بی تا). *کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب* علیه السلام، تهران: دار احیاء تراث اهل البیت علیهم السلام.
- لباف، علی (۱۳۸۸). *دانش نامه روابط سیاسی علی* علیه السلام و خلفا، تهران: منیر.
- متقی هندی، علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین (۱۴۰۹). *کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال*، بیروت: مؤسسة الرسالة.
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳). *بحار الانوار الجامعة لدرر الاخبار الائمة اطهار* علیهم السلام، بیروت: مؤسسة الوفاء.
- مستنبط، احمد (۱۴۳۰). *التقطرة من بحار مناقب النبی والعترة*، قم: الماس.
- مفید، محمد بن نعمان (۱۴۱۴). *الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، بیروت: دار المفید للطباعة والنشر والتوزیع.
- نمازی شاهرودی، علی (۱۴۱۸). *مستدرک سفینه البحار*، قم: مؤسسة النشر الاسلامی.
- نوبختی، حسن بن موسی (۱۴۰۴). *فرق الشیعة*، بیروت: دار الاضواء.
- هیثمی، نور الدین (۱۴۰۸). *مجمع الزوائد*، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- یعقوبی، احمد (بی تا). *تاریخ الیعقوبی*، بیروت: دار صادر.

References

- The Holy Qurān. n.d. Translated by Naser Makarem Shirazi, n.p: House of the Noble Quran.
- Amini, Abd al-Hoseyn. 1977. *Al-Ghadir fi al-Ketab wa al-Sonnah wa al-Adab*, Beirut: Arabic Book House. [in Arabic]
- Ashari, Abu al-Hasan. 1980. *Maghalat al-Eslamiyin wa Ekhtelaf al-Mosallin (Islamists' Statements and Difference Between Worshipers)*, Germany: Frans Steiner. [in Arabic]
- Baghelani, Abubakr. 1947. *Al-Tamhid fi al-Radd ala al-Molhadah al-Motalah wa al-Rafezah wa al-Khawarej wa al-Motazelah*, Cairo: Arab Thought House. [in Arabic]
- Baghelani, Abubakr. 1994. *Tamhid al-Awael wa Talkhis al-Dalael (Preparing the Beginnings and Summarizing the Reasons)*, Beirut: Cultural Books Institute. [in Arabic]
- Bokhari, Mohammad ibn Esmail. 1981. *Sahih al-Bokhari*, Cairo: Thought House. [in Arabic]
- Dinewari, Ibn Ghotaybah. 1990. *Al-Emamah wa al-Siyasah (Imamate and Politics)*, Beirut: Al-Azwa House. [in Arabic]
- Fakhr Razi, Mohammad ibn Omar. 1990. *Tafsir al-Razi*, Cairo: Thought House. [in Arabic]
- Farahidi, Ahmad ibn Khalil. 1985. *Al-Ayn*, Qom: Al-Hejrah House. [in Arabic]
- Fazel Meghdad, Meghdad ibn Abdollah. 1997. *Al-Nafe Yawm al-Hashr fi Sharh Bab Hadi Ashar*, Beirut: Al-Azwa House for Printing, Publishing and Distribution. [in Arabic]
- Ganji, Mohammad ibn Yusof. n.d. *Kefayah al-Taleb fi Managheb Ali ibn Abi Taleb (Self-sufficiency of Students in Virtues of Ali ibn Abi Talib)*, Tehran: Ahl al-Bayt Heritage Revival House. [in Arabic]
- Ghazi, Abd al-Jabbar ibn Ahmad. 1961. *Al-Moghni fi Abwab al-Tawhid wa al-Adl (Self-sufficiency in the Chapters of Unification & Justice)*, Egypt: Arab Company. [in Arabic]
- Ghortobi, Mohammad ibn Ahmad. 1985. *Al-Jame le Ahkam al-Quran (Collection of the Quranic Rules)*, Beirut: Heritage Revival House. [in Arabic]

- Hakem Neyshaburi, Mohammad ibn Abdollah. 1998. *Al-Mostadrak ala al-Sahihayn*, Beirut: Knowledge House. [in Arabic]
- Hamsi Razi, Sadid al-Din. 1992. *Al-Monghez men al-Taghlid (Savior from Imitation)*, Qom: Islamic Publishing Institute. [in Arabic]
- Helli, Jafar ibn Hasan. 1994. *Al-Maslak fi Osul al-Din wa al-Resalah al-Mateiyah*, Mashhad: Islamic Research Association. [in Arabic]
- Heythami, Nur al-Din. 1988. *Majma al-Zawaed (Collection of Extras)*, Beirut: Scientific Books House. [in Arabic]
- Horr Aameli, Mohammad ibn Hasan. 1994. *Wasael al-Shiah ila Tahsil Masa'el al-Shariah (The Means of the Shiites to Achieve the Issues of Sharia)*, Qom: Al al-Bayt Foundation. [in Arabic]
- Ibn Abd al-Berr, Yusof ibn Abdollah. 1992. *Al-Estiaab fi Marefah al-Ashab (Acquisition of the Knowledge on the Companions)*, Beirut: Al-Jayl House. [in Arabic]
- Ibn Abi al-Hadid, Abu Hamed Abd al-Hamid. 1959. *Sharh Nahj al-Balaghah (Explanation of Nahj al-Balaghah)*, n.p: Arab Books Revival House. [in Arabic]
- Ibn al-Sabbagh Maleki Makki, Ali ibn Mohammad. 2001. *Al-Fosul al-Mohemmah fi Marefah al-Aemmah (Important Chapters on Knowing Imams)*, Qom: Al-Hadith House for Printing and Publishing. [in Arabic]
- Ibn Atham Kufi, Ahmad. 1991. *Al-Fotuh*, Beirut: Al-Azwa House. [in Arabic]
- Ibn Atiyah, Moghatel. 1958. *Motamar Olama Baghdad*, Tehran: Islamic Book House. [in Arabic]
- Ibn Hanbal, Ahmad. 1992. *Mosnad al-Imam Ahmad ibn Hanbal*, Beirut: Heritage Revival House. [in Arabic]
- Ibn Manzur, Mohammad ibn Mokarram. 1985. *Lesan al-Arab (Language of Arabs)*, Qom: Adab Publication. [in Arabic]
- Ibn Nadim, Mohammad ibn Eshagh. n.d. *Al-Fehrest*, Beirut: Knowledge House. [in Arabic]
- Ibn Sad, Mohammad. n.d. *Al-Tabaghat al-Kobra*, Beirut: Sader House. [in Arabic]
- Ibn Shahr Ashub, Mohammad ibn Ali. 1957. *Managheb Al Abi Taleb (Virtues of Abi Taleb's Family)*, Najaf: Al-Heydariyah Library. [in Arabic]
- Iji, Ghazi Azod al-Din. 1997. *Al-Mawaghef*, Beirut: Al-Jayl House. [in Arabic]

- Joweyni, Abd al-Malek ibn Abdollah. n.d. *Al-Ershad ela Ghawate al-Adellah fi Osul al-Eteghad (Guide to Conclusive Evidence of the Principles of Belief)*, Beirut: Scientific Books House. [in Arabic]
- Kharazmi, Mowaffagh ibn Ahmad. 1993. *Managheb (Virtues)*, Qom: Islamic Publishing Institute. [in Arabic]
- Koleyni, Mohammad ibn Yaghub. 1986. *Osul al-Kafi*, Tehran: Islamic Books House. [in Arabic]
- Labaf, Ali. 2009. *Daneshnameh Rawabet Siyasi Ali (AS) wa Kholafa (Encyclopedia of Political Relationships between Ali (AS) and the Caliphs)*, Tehran: Monir. [in Farsi]
- Majlesi, Mohammad Bagher. 1983. *Behar al-Anwar al-Jameah le Dorar al-Akhbar al-Aemah al-Athar (Oceans of Light, the Collection for Pearls of Narrations of the Infallible Imams)*, Beirut: Al-Wafa Institute. [in Arabic]
- Mofid, Mohammad ibn Noman. 1994. *Al-Ershad fi Marefah Hojajellah ala al-Ebad (Guide to Knowing the Representatives of God over the People)*, Beirut: Al-Mufid House for Printing, Publishing and Distribution. [in Arabic]
- Mostanbet, Ahmad. 2009. *Al-Ghatrah men Behar Managheb al-Nabi wa al-Etrah (The Drop from the Sea of Virtues of the Prophet and His Family)*, Qom: Almas. [in Arabic]
- Mottaghi Hendi, Ala al-Din Ali al-Mottaghi ibn Hesam al-Din. 1989. *Kanz al-Ommal fi Sonan al-Aghwal wa al-Afaal (The Treasure of Workers in the Traditions of Words and Deeds)*, Beirut: Al-Resalah Institute. [in Arabic]
- Namazi Shahrudi, Ali. 1998. *Mostadrak Safinah al-Bihar*, Qom: Islamic Publishing Foundation. [in Arabic]
- Nobakhti, Hasan ibn Musa. 1984. *Feragh al-Shiah (Shiite Denominations)*, Beirut: Al-Azwa House. [in Arabic]
- Ragheb Esfahani, Hosayn ibn Mohammad. 1984. *Mofradat Gharib al-Quran (Glossary of Quranic Terms)*, Qom: Book Publishing Office. [in Arabic]
- Sadr, Seyyed Mohammad Bagher. 1990. *Dorus fi Elm al-Osul (Lessons in the Science of the Principles of Jurisprudence)*, Beirut: Acquaintance House of Publications. [in Arabic]
- Sadugh, Mohammad ibn Ali. 1984. *Oyun Akhbar al-Reza (AS) (Selected Words of Imam Reza)*, Beirut: Al-Alamy Foundation for Publications. [in Arabic]

- Sadugh, Mohammad ibn Ali. n.d. *Man la Yahzoroh al-Faghih (The One Who Doesn't Have Access to a Jurist)*, Qom: Qom Seminary Teachers Association. [in Arabic]
- Samani, Mansur ibn Mohammad. 1998. *Tafsir al-Samaani*, Riyadh: Homeland Institute. [in Arabic]
- Sanani, Abd al-Razzagh ibn Hammam. 1983. *Al-Mosannaf*, India: Scientific Assembly. [in Arabic]
- Sharif Askari, Najm al-Din Jafar. 1961. *Ali wa al-Kholafa (Ali and the Caliphs)*, Najaf: Al-Adab Library. [in Arabic]
- Sharif Razi, Mohammad ibn Hosayn. 1986. *Khasaes al-Aemmah (The Characteristics of the Imams)*, Mashhad: Astan Ghods Razavi. [in Arabic]
- Tabarani, Soleyman ibn Ahmad. n.d. *Al-Mojam al-Kabir (The Great Dictionary)*, Beirut: Arab Heritage Revival House. [in Arabic]
- Tabari, Ahmad. n.d. *Al-Riyaz al-Nazerah fi Managheb al-Asharah (Lush Gardens on the Virtues of the Ten)*, Beirut: Scientific Books House. [in Arabic]
- Tabarsi, Fazl ibn Hasan. 1995. *Majma al-Bayan fi Tafsir al-Quran (Collection of Statements on the Interpretation of the Quran)*, Beirut: Al-Alamy Foundation for Publications. [in Arabic]
- Tabatabayi, Seyyed Mohammad Hoseyn. 1992. *Al-Mizan fi Tafsir al-Quran (The Yardstick of the Interpretation of the Quran)*, Qom: Qom Seminary Teachers Association. [in Arabic]
- Tusi, Mohammad ibn Hasan. 1989. *Al-Tebyan fi Tafsir al-Quran (Clarification of the Quran Interpretation)*, Beirut: Arab Heritage Revival House. [in Arabic]
- Yaghubi, Ahmad. n.d. *Tarikh al-Yaghubi*, Beirut: Sader House. [in Arabic]
- Zarandi Hanafi, Mohammad. 1958. *Nazm Dorar al-Semtayn*, Beirut: Arab Heritage Revival House. [in Arabic]